

جنبش کوردستان و شناخت بازی قدرت در نظام بین الملل

رامین مفاخری^۱

چکیده

آنچه از شواهد تاریخی برمی آید، شناخت و درک عمیق عوامل تأثیرگذار بر جنبش کوردستان (شکست‌ها و پیروزیهای آن) و تفکیک آنها، در هر سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، بسیار حیاتی به نظر می‌رسد. این در حالی است که بیشتر مطالعات انجام شده، عموماً بر سطح داخلی متمرکز بوده و تنها به اهداف و حرکت جنبش، عوامل تأثیرگذار بر آن و نحوه‌ی فعالیت نیروها در درون مرزهای سیاسی این چهار دولت پرداخته است. به عبارت دیگر در مطالعات یادشده، تأثیر متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله بازی قدرت در این دو سطح و تحول در ساختار نظام بین‌الملل نادیده گرفته شده‌اند. نقصان و خلاء عمیق فوق را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های احزاب و نیروهای وابسته به جنبش در بخش‌های مختلف کوردستان به وضوح مشاهده کرد. به طوریکه، احزاب و نیروهای فعال جنبش، در نبود دیپلماسی و روابط خارجی مدرن، کارا و تأثیرگذار، محکوم به ایزوله شدن و غرق شدن در مسایل حاشیه‌ای بوده و در بسیاری مقاطع تاریخی، به طور کامل در بازیهای منطقه‌ای کنار گذاشته شده‌اند. توجه به این نکته نیز بسیار دارای اهمیت می‌باشد که، همانگونه که شواهد تاریخی نشان می‌دهند، بخش قابل توجهی از فرصتهای پیش آمده در جنبش معاصر کوردستان که به احقاق حق تعیین سرنوشت منجر شده است، در دورانهایی خاصی از تحول در ساختار نظام بین‌الملل تحقق یافته است. این در حالیست که تاکنون نخبگان و فعالان جنبش، توجه ویژه‌ای به این امر مهم و قابل تأمل نداشته‌اند. از این رو، تدوین برنامه و استراتژی سیاسی کارا و راهبردی برای هر گونه فعالیت و کنش سیاسی در جنبش، مستلزم شناخت و داشتن درکی عمیق از هر دو دسته عوامل درونی و بیرونی جنبش می‌باشد.

واژگان کلیدی: جنبش کوردستان، بازی قدرت، توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، وضعیت آنارشی، تحول در ساختار نظام بین‌الملل، رفتار دولتها، بازیگران غیردولتی.

مقدمه

جنبش معاصر کوردستان و عوامل تأثیرگذار بر آن را می‌توان در دو سطح به ظاهر جدا اما عملاً درهم تنیده‌ی "داخلی" و "منطقه‌ای/ بین‌المللی" مورد واکاوی و مطالعه قرار داد. در سطح داخلی، بخش عمده‌ای از مبارزات این جنبش، منبث از ناسیونالیسم کوردی و دربرگیرنده‌ی نزاع و کشمکش پیدا و پنهان کوردها با چهار دولت تمامیت‌خواه برای دستیابی به آزادی و حق تعیین سرنوشت در سرزمین تقسیم شده‌ی خود بوده است. ناگفته پیداست که در لایه‌های زیرین این مبارزه‌ی مستمر، یک

^۱ دکترای تئوری سیاسی و دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل

چالش یا کشمکش هویتی نیز جریان دارد و در بخش‌های نسبتاً وسیعی از این سرزمین، شاهد تقابل نابرابر یک ملت تقسیم‌شده با گفتمان‌های سیاسی-ایدئولوژیک هژمون، جهت حفظ میراث و هویت در خطرشان بوده‌ایم.

از سوی دیگر، جنبش کوردستان که توسط گفتمان رو به توسعه‌ی ناسیونالیسم رهبری می‌شود، با به زیر سؤال بردن مشروعیت مرزهای سیاسی تحمیل شده توسط دولت‌ها، حوزه‌ی نفوذ و حاکمیت آن‌ها را در نوردیده و در چند دهه‌ی گذشته، با رشدی روزافزون و مهارنشدن به چالشی منطقه‌ای تبدیل شده است. به عبارت دیگر جنبش کوردستان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به تهدیدی رو به رشد برای این دولت‌های غیردموکراتیک بدل شده و به صورت نسبتاً پیوسته، سیاست خارجی آنها را با چالش مواجه ساخته است. همچنین این جنبش پویا می‌رود تا در میان بازی قدرت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و دستگاه سیاست خارجی آنها نیز جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد.

شواهد تاریخی نشان می‌دهند که شناخت و درک عمیق عوامل تأثیرگذار بر جنبش کوردستان (شکست‌ها و پیروزیهای آن) و تفکیک آنها، در هر سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، بسیار حیاتی به نظر می‌رسد. این در حالی است که بیشتر مطالعات انجام شده، عموماً بر سطح داخلی متمرکز بوده و تنها به اهداف و حرکت جنبش، عوامل تأثیرگذار بر آن و نحوه‌ی فعالیت نیروها در درون مرزهای سیاسی این چهار دولت پرداخته است. به عبارت دیگر در مطالعات یادشده، تأثیر متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله بازی قدرت در این دو سطح و تحول در ساختار نظام بین‌الملل نادیده گرفته شده‌اند. از این رو، این مقاله در تلاش است که در چارچوب واقع‌گرایی با ارائه‌ی شواهد تاریخی به منظور معرفی و برجسته ساختن عوامل تأثیرگذار در سطح خارجی جنبش و همچنین تأکید بر ضرورت شناخت و درک عمیق آن توسط نخبگان و رهبران سیاسی کورد، راه را برای مطالعه و انجام بررسی‌های بیشتر در این زمینه هموار نماید.

بازی قدرت و ساختار نظام بین‌الملل

از دیدگاه واقع‌گرایان، تنها واحد پول رایج در سیاست بین‌الملل "قدرت" است و این دولت‌ها هستند که بازیگران اصلی در این عرصه محسوب می‌شوند. به عبارت دقیق‌تر، این بازی قدرت دولت‌هاست که نقطه‌ی عزیمت سیاست در عرصه‌ی بین‌الملل به شمار می‌آید. البته امروزه واقع‌گرایان جدید^۲، دیگر حضور و تأثیر سایر بازیگران غیردولتی از جمله سازمانها، تشکیلات و کنشگران بین‌المللی را نادیده نمی‌گیرند به طوری که چگونگی تأثیر آنها را بر رفتار دولت‌ها مورد توجه قرار داده و بر این باورند که اینگونه بازیگران، بیشتر از این طریق می‌توانند بر محیط و نظام بین‌الملل تأثیر بگذارند. بنابراین بازیگران غیردولتی بر اساس توانایی‌ها و میزان نفوذ و قدرت لابیگری خود در سطح بین‌الملل، می‌توانند سیاست بازیگران کلیدی و قدرتهای بزرگ را با اهداف و استراتژی خود همسو نمایند. در این خصوص می‌توان به قدرت لابیگری و نفوذ برخی سازمانهای تأثیرگذار یهودی، در جهت دادن به رفتار بازیگران کلیدی بین‌الملل -به ویژه قدرت‌های بزرگ- به منظور تشکیل دولت مورد نظر خود در منطقه‌ی پرتلاطم خاورمیانه، پس از جنگ جهانی اشاره کرد.

نمی‌توان انکار کرد که آنچه مشخصاً شیوه‌ی شکل‌گیری نظام دولت‌ها در خاورمیانه را از سایر نقاط جهان متمایز می‌سازد، نقش و جایگاه قدرتمند هویت‌های غیردولتی است. در خاورمیانه، تحمیل خودسرانه‌ی مرزهای ترسیم‌شده توسط امپریالیسم، ناسازگاری عمیقی را میان دو مقوله‌ی قلمرو و هویت ایجاد نموده و وفاداری به دولت‌ها در سایه‌ی نارضایتی هویت‌های

^۲ Neorealists

درون‌دولتی و فرادولتی به‌طور جدی به چالش کشیده شده است. یکی از نتایج ملموس این منازعه، مستأصل شدن برخی دولت‌های ضعیف منطقه، به دلیل به چالش کشیده شدن مشروعیت‌شان است. از سوی دیگر، ناهمگونی هویتی - قلمرویی موجود در خاورمیانه، الحاق‌گرایی^۳ را در درون نظام دولت‌های منطقه ایجاد کرده است. در بسیاری از دولت‌ها، ارتباطات فرادولتی و فرامرزی گروه‌ها و سازمانهای غیردولتی و ناخشنود از چگونگی ترسیم مرزهای موجود، به تعارض و کشمکش بلندمدت دامن زده که به شکل جنگ‌های داخلی و حتی منازعه‌ی میان دولت‌ها و با گروه‌ها و سازمانهای ناراضی بروز یافته است. نمونه‌ی آشکار این امر را می‌توان در منازعه‌ی کوردها با دولت‌های ترکیه، سوریه، ایران و عراق مشاهده کرد. (Hinnebusch, 2018).

بنابراین با تاکید دوباره بر رویکرد واقع‌گرایی جدید (ساختاری) و با قبول این پیش‌فرض که سیاست بین‌الملل با سیاست قدرت^۴ مترادف است، می‌توان گفت که قدرت‌های بزرگ در مقایسه با دیگر بازیگران، به دنبال بیشینه‌سازی قدرت اقتصادی و نظامی خود هستند. در واقع‌گرایی جدید، رویکرد غالب بر این است که دولت‌ها در سطح بین‌الملل، به دنبال ایجاد توازن در قدرت و همچنین دستیابی به سهم بیشتری از قدرت هستند، البته با هزینه‌ی دیگران و یا کسب اطمینان از اینکه قدرت موجود را از دست نخواهند داد. منطق حاکم بر اتخاذ این تصمیم به ویژگی ساختار آنارشی نظام بین‌الملل بازمی‌گردد، که بر اساس آن، دولت‌ها برای حفظ بقا، چاره‌ای جز پیروی از این اصل ندارند. بر این اساس، از دیدگاه واقع‌گرایی ساختارگرا، دولت‌ها بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل هستند که به جعبه‌ی سیاه نیز تعبیر شده‌اند، چراکه عوامل گوناگون بسیاری (داخلی و بین‌المللی) بر رفتار آنان تأثیر می‌گذارد؛ عواملی که کنترل نمی‌شوند و گاه غیرقابل پیش‌بینی نیز می‌باشند. طبیعی است که در چنین شبکه‌ی پیچیده‌ای از کنش و واکنش‌ها، رفتار دولت‌ها نیز به گونه‌ای غیرقابل پیش‌بینی تلقی می‌گردد. به همین دلیل، سیاست خارجی دولت‌ها واکنشی به عوامل و چالش‌های تأثیرگذار در فضای داخلی و خارجی از یکسو و ساختار بین‌الملل از سوی دیگر است. در این میان مهم‌ترین چالش پیش‌روی احزاب، سازمانها و به‌طورکلی بازیگران غیردولتی، تشخیص و تحلیل بازیهای قدرت و همچنین عوامل و چالش‌های تأثیرگذار در پیوند با رفتار دولت‌ها به منظور پیشبرد برنامه‌ها و استراتژی خود می‌باشد.

ساختار بین‌الملل و رفتار بازیگران بین‌المللی

عامل بسیار تأثیرگذار دیگر در رویکرد واقع‌گرایان جدید، ساختار نظام بین‌الملل و تأثیر بلامنزاع آن بر رفتار دولت‌ها است. به‌طور کلی، ساختار بین‌الملل به شبکه‌ای از "نحوه‌ی چیدمان و توزیع قدرت" در نظام بین‌الملل اطلاق می‌گردد که در آن وضعیت آنارشی^۵ نیز حاکم است. البته در وضعیت آنارشی، اقتدار و حاکمیت یگانه و مشخصی برای نظم بخشیدن به نظام و روابط جهانی در سطح بین‌الملل وجود ندارد، لذا دولت‌ها پیوسته در تلاش و کشمکش پایان‌ناپذیر برای بیشینه کردن قدرت خود از راههای گوناگون هستند.

اصولاً ساختار بین‌الملل در سایه‌ی بازی قدرت و بازیگری قدرتهای بزرگ در نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. این بازیگران عمده‌ی نظام بین‌الملل، با به چالش کشیدن قدرت یکدیگر در راستای حفظ بقا، مهم‌ترین و مؤثرترین عناصر در شکل‌دهی به ساختار بین‌الملل می‌باشند. ساختار بین‌الملل، نقش مهم و تأثیرگذاری بر رفتار دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی در سطح بین‌الملل

^۳ irredentism

^۴ Power politics

^۵ Anarchy

دارد به طوریکه با ایجاد تحول در آن، رفتار دولت‌ها نیز دستخوش تغییر می‌شود. آنچه ساختار بین‌الملل را دچار تحول می‌سازد، چگونگی تغییر در توزیع قدرت در نظام بین‌الملل است.

تغییر در ساختار بین‌الملل، هم رفتار دولت‌ها و هم نتایج حاصل از روابط میان آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تغییرات همچنین تأثیر به‌سزایی بر چگونگی اقدام دولت‌ها برای تامین امنیت دارند (Waltz, 2008). لازم به ذکر است که در دوره‌های مختلف و به‌طور مشخص براساس چگونگی توزیع و تقسیم قدرت و تعداد قدرتهای بزرگ در نظام بین‌الملل، شکل خاصی از ساختار بین‌الملل به‌وجود می‌آید که عبارتند از:

ساختار چندقطبی: بیش از دو قدرت بزرگ (سه یا بیشتر) در عرصه‌ی بین‌الملل رقابت می‌کنند. به‌طور تاریخی این شکل از ساختار بین‌الملل اولین نوع آن به‌شمار می‌آید که از رقابت میان چندین قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل که هر یک دارای ائتلافی انعطاف‌پذیر از مجموعه‌ای از دولت‌ها می‌باشند تشکیل می‌شود. نمونه‌ی تاریخی آن توازن قدرت میان مجموعه‌ای از قدرتهای اروپایی در قرن نوزدهم میلادی است که در آن روسیه، بریتانیای کبیر، فرانسه، آلمان و لهستان، قدرتهای شکل‌دهنده‌ی ساختار نظام بین‌الملل در آن زمان بودند.

ساختار دوقطبی: در این ساختار، دو قدرت بزرگ بین‌المللی در رقابت با یکدیگر عمل می‌کنند. واقع‌گرایان آن را باثبات‌ترین نوع ساختار بین‌الملل می‌دانند. نمونه‌ی آن‌را می‌توان در دوران جنگ سرد و رقابت میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی مشاهده کرد. **ساختار تک‌قطبی:** یک قدرت هژمون بر نظام بین‌الملل غلبه دارد. برای نمونه می‌توان به دوره‌ی پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و به دنبال آن تبدیل آمریکا به قدرت بلامنازع در نظام بین‌الملل، اشاره کرد.

در اینجا ذکر این نکته ضروری می‌نماید که در ساختار چند قطبی بین‌الملل، در مقایسه با ساختارهای یک‌قطبی و دوقطبی، به دلیل وجود تعدد قدرتهای بزرگ، هم رقابت میان دولت‌ها و هم شکل‌گیری اتحادها و شکستن آنها از پیچیدگی بیشتری برخوردار است (Waltz, 1979, 2008). به‌عبارت دیگر، در مقایسه با دو نوع دیگر از ساختار بین‌الملل، در نظام چندقطبی، به دلیل تعدد حضور بازیگران اصلی و وجود شکل خاصی از گستردگی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل و به تبع آن تشدید آناش‌ی حاکم بر روابط بین‌الملل، پیچیدگی و شکنندگی ویژه‌ای بر روابط میان بازیگران نظام بین‌الملل حاکم می‌شود.

جنبش کوردستان در میانه‌ی بازی قدرت در نظام بین‌الملل

در تعریفی کلی، جنبش کوردستان به عنوان یک جنبش سیاسی-اجتماعی فراگیر، در برگیرنده‌ی تلاش‌ها و خواست دیرباز ملتی تقسیم شده در میان چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه برای حفظ بقا و هویت خود از یکسو و دستیابی به آزادی و حق تعیین سرنوشت خویش از سوی دیگر است. آنچه این جنبش را مشخصاً از سایر جنبش‌های سیاسی و نهضت‌های آزادیبخش در سایر نقاط جهان متمایز می‌سازد نه تنها تمایز در ساخت و نوع پراکندگی آن، بلکه پیچیدگی، آثار و تبعات درهم تنیده و فراگیر آن بر سیاستهای داخلی و خارجی دولت‌های حاکم و بازیهای قدرت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد.

به‌عبارت دیگر، در مقایسه با سایر جنبش‌های آزادیبخش جهان، این جنبش هم از لحاظ اهداف و چگونگی پراکندگی آن و همین‌طور تأثیرات متقابل بخشهای تقسیم شده‌ی کوردستان از یکسو و چگونگی انعکاس آن در سیاست خارجی قدرتها و بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از سوی دیگر، از ویژگی‌های متمایز و قابل تاملی برخوردار است. علاوه بر این می‌بایست همپوشانی‌ها و تأثیرات متقابل شکست‌ها و موفقیت‌های جنبش در بخش‌های مختلف کوردستان را به این ویژگی‌های منحصربه

فرد افزود. مجموعه‌ی این عوامل و فعل و انفعالات و شبکه‌ی همپوشانی پیچیده، پویایی خاصی به جنبش کوردستان بخشیده که سکون دائمی و شکست قطعی آن را غیر ممکن ساخته است.

اگرچه بخشهای مختلف جنبش کوردستان به دلایلی از جمله توان بسیج مردمی و انسجام سازمانی، شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم و نیز حمایت یا عدم حمایت قدرت‌های بزرگ، در سطوح متفاوتی از قدرت و در نتیجه امکان تحقق خواسته‌هایشان قرار دارند اما با وجود فعالیتهای برون‌مرزی و منطقه‌ای نیروهایشان و داشتن سازمانهای سیاسی در هر چهار بخش کوردستان، یکی از ضعفهای اصلی و مشترک همه‌ی آنها، عدم توجه به اهمیت مقوله‌ی دیپلماسی و روابط بین‌الملل است.

در واقع، این خلاء عمده را می‌توان در هر دو سطح درک و شناخت دقیق از نظام بین‌الملل و اهمیت آن از یکسو و امکان مانور نیروها و استفاده‌ی از پتانسیلهای موجود در این عرصه از سوی دیگر، مشاهده کرد. این ضعف استراتژیک، نه تنها بر روابط درون جنبش و همکاری میان نیروها سایه انداخته است بلکه مانعی جدی برای ایجاد نوعی از "موازنه‌ی قدرت" و تعریف روابط با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نیز می‌باشد. به عبارت دیگر، جنبش از درک تاریخی اهمیت و جایگاه روابط بین‌الملل و تلاش برای تأثیر بر رفتار بازیگران این عرصه، برای ایجاد امکان نسبی تعامل و مشارکت در بازیهای منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیر بر موازنه‌ی قدرت منطقه‌ای در راستای تحقق مطالبات راهبردی خود، ناتوان است.

همچنین، به پرسشی بنیادی همچون «دلایل و ضرورت اهمیت دادن به سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و به‌طور کلی محیط خارجی برای جنبش کوردستان؟» می‌توان پاسخ‌های مستدل دیگری نیز داد. نخست اینکه بخش عمده‌ای از سیاستها و برنامه‌های مهارکننده‌ی هر چهار نظام سیاسی حاکم، در قالب توافقات نوشته و نانوشته، در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی تدوین می‌گردد. دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی این دولت‌ها در تعاملی نامحسوس اما مستمر و هوشمندانه در حال رصد کردن فعالیتهای جنبش و پیوندهای آن با حوزه‌های امنیت ملی (در کوتاه‌مدت) و تمامیت ارضی (در بلندمدت) خود می‌باشند. بنابراین، درک و تحلیل صحیح و همه‌جانبه از سیاست خارجی و بازیهای قدرت و موازنه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند به‌طور چشمگیری در تدوین صحیح سیاستهای راهبردی نیروهای جنبش و دوری از خطاهای استراتژیک راهگشا باشد.

دوم اینکه، تصمیمات و عملکردهای همه‌ی دولت‌ها در نظام بین‌الملل، صرف‌نظر از نوع نظام سیاسی، تاریخ و فرهنگ آنها، محدود است. به عبارت دیگر، در نظام بین‌الملل، با وجود توزیع بین‌المللی رفاه اقتصادی و قدرت نظامی از یکسو و وجود فعالیت‌های دولت‌های قدرتمند دیگر و همکاریهای چندملیتی و سازمانهای بین‌المللی از سوی دیگر، معمولاً دولت‌ها نمی‌توانند آزادانه همه‌ی آمال و خواسته‌های خود در سیاست خارجی را تحقق ببخشند (Kaarbo, Lantis, & Beasley, 2013). لذا در مقایسه با سطح داخلی، نیروهای جنبش در محیط خارجی، با جنس دیگری از سیاستها، چالش‌ها و فرصتها رو به رو می‌شوند که از پتانسیل لازم برای تحت‌الشعاع قرار دادن فعالیتهای و در نتیجه شکست‌ها و موفقیت‌هایشان برخوردار است.

سوم، از جمله ویژگیهای اصلی نظام بین‌الملل فقدان حکومتی فراگیر و در نتیجه حاکم بودن آنارشی در این عرصه است (Mearsheimer, 2001; Waltz, 2008) که در چنین محیطی، بخش عمده‌ای از رفتار و سیاست دولت‌ها (در هر دو بخش دیپلماسی و جنگ) در رقابت و چالش با یکدیگر و به منظور تحقق منافع و تامین امنیت ملی آنها شکل می‌گیرد.

بنابراین، برخلاف محیط داخلی که نیروهای جنبش در تعامل یا رویارویی با حکومتی مرکزی و فراگیر قرار داشته و مجبورند در چارچوب قوانین و محدودیتهای سیاسی-اجتماعی داخلی فعالیت کنند، در سطح بین‌الملل، آزادی عمل بیشتری داشته و می‌توانند از امکانات موجود در فضای آنارشی بهره‌مند گردند. با درک این پیش‌شرط که چنین محیطی نیازمند داشتن

شناخت و درک عمیق از آن است و گفتمان، سیاست و راهبردهای خاص خود را می‌طلبد. برای درک بهتر موضوع و همچنین آشنایی با پتانسیلهای موجود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، به تفکیک، به چند نمونه‌ی مشهود تاریخی در جنبش معاصر کوردستان اشاره می‌کنیم:

در سال ۱۹۹۰، با حمله‌ی دولت بعث عراق به کویت و اشغال آن، شرایطی برای نیروهای کورد در جنوب کوردستان (باشور) مهیا شد که توانستند در سایه‌ی حمایت برخی قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی خود را سازماندهی نموده و بنیادهای امکان تحقق بخش عمده‌ای از خواسته‌ها و حقوق سیاسی خود را پایه‌گذاری نمایند. به دنبال آن، در سال ۲۰۰۳، با حمله‌ی ائتلافی به رهبری آمریکا به عراق و سرنگونی حکومت مرکزی، حکومت اقلیم کوردستان این فرصت را یافت تا گامهای بلندتری برای تقویت خودمختاری خود بردارد. پس از نزدیک به سه دهه فراز و فرود، حکومت اقلیم کوردستان، با وجود داشتن محدودیت‌ها و کاستی‌ها فراوان، توانسته است موفقیت‌های قابل توجهی را در تثبیت ساختار خودمختار خود کسب کند، به‌طوری‌که امروزه در میان بیشتر کشورهای غربی به عنوان یک واحد سیاسی شبه‌مستقل در خاورمیانه -در قالب دوفاکتو- شناخته شده است.

در خصوص چگونگی موفقیت جنبش کوردستان در عراق می‌توان به شکل اجمالی به دو دسته از دلایل داخلی و خارجی اشاره کرد: دسته‌ی اول که دلایل شناخته‌شده‌ای هستند شامل تضعیف و به حاشیه راندن و سپس سرنگونی دولت مرکزی عراق، آمادگی و توان بسیج و سازماندهی نیروهای سیاسی-نظامی کورد و همراهی آنان در عملیات ائتلاف برای سرنگونی حکومت بعث و حمایت برخی قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی از تشکیل حکومتی خودمختار در جنوب کوردستان است.

اما دسته‌ی دوم دلایل که بسیار مهم و تأثیرگذار اما کمتر شناخته شده هستند حاکم بر بازی قدرتهای بین‌المللی برای تقسیم مجدد قدرت و رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در شبکه‌ای پیچیده از همخوانیها و تضاد منافع به‌ویژه در چارچوب شرایط خاص حاکم بر "تحول در ساختار بین‌الملل" می‌باشند. برای درک بهتر این موضوع، به اختصار به ریشه‌های این تحول ساختاری در نظام بین‌الملل و ارتباط آن با ایجاد تحول در جنبش کوردستان می‌پردازیم.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، این عقیده که ایالات متحده‌ی آمریکا تنها هژمون نظم دهنده در سطح بین‌الملل می‌باشد نه تنها رو به افول نهاد بلکه در حال به چالش کشیده شدن بود (Hurrell, 2014). از این رو، حمله‌ی تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به برجهای دو قلوی سازمان تجارت جهانی در نیویورک، در حالیکه صحت این فرضیه را تقویت می‌کرد، همزمان این امکان را نیز برای آمریکا فراهم نمود تا با حمله به عراق و افغانستان جایگاه هژمون و زیر سؤال رفته‌ی خود در عرصه‌ی بین‌الملل را بازیابد؛ امری که پس از سر برآوردن قدرتهای بین‌المللی جدید از جمله چین، قدرتهای اروپایی (در قالب اتحادیه‌ی اروپا) و روسیه و در نتیجه لزوم تقسیم‌بندی جدید قدرت در سطح بین‌الملل، این فرضیه را تقویت کرد که با افول هژمونی آمریکا به عنوان قدرت بلامنزاع جهان، ساختار بین‌الملل در حال گذار و تغییر شکل به سوی نظام چند قطبی است. بنابراین، تغییر در توزیع قدرت در سطح بین‌الملل، شرایط لازم برای تحول در ساختار نظام بین‌الملل و در نتیجه تغییر در رفتار دولت‌ها در قالب شکل‌گیری توقعات، دسته‌بندیها و ائتلافات جدید را به دنبال داشت.

بنابراین، در سایه‌ی تغییر در بازی قدرت و تلاش قدرتهای بزرگ برای توزیع مجدد قدرت در نظام بین‌الملل و در نتیجه ایجاد تحول در ساختار بین‌الملل، این امکان فراهم شد که شرایط لازم برای تشکیل حکومت اقلیم کوردستان (باشور) و از سال ۲۰۱۱ به بعد، ایجاد شکل منحصر به فردی از خودمختاری در غرب کوردستان (روژاوا) فراهم گردد که هر دوی این دستاوردها

نیز در میانه‌ی کشمکش و چالش گذار احتمالی از "نظام تک‌قطبی" به رهبری ایالات متحده به "نظام چندقطبی" با حضور بازیگران جدید منطقه‌ای و بین‌المللی تحقق یافته‌اند، چراکه در هر مرحله از تحول ساختار، قواعد حاکم بر آن متفاوت از مراحل پیشین است و بازیگر عرصه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی باید تشخیص دهد که با توجه به قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل، می‌بایست چه نوع استراتژی و تاکتیکی را دنبال کند.

در همین راستا این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که "پ.ک.ک" پس از دهه‌ها مبارزه در چارچوب نگاه به بلوک شرق و همکاری و حمایت از برخی جنبشهای اسلامی منطقه از جمله در فلسطین و لبنان و تمرکز بر دیسپلین درون‌حزبی و سیاست درون‌مرزی، در یک حرکت تاکتیکی در تعامل با غرب توانست به خوبی از فرصتهای ایجاد شده در منطقه و به‌ویژه سوریه استفاده کند و با سازماندهی و تجهیز "پ.ی.د.ی.پ.گ" و هم‌راستا کردن اهداف و منافع روژاوا با استراتژی و سیاستهای منطقه‌ای و بین‌المللی برخی دولت‌های تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای، این امکان را فراهم نماید تا برخی دستاوردهای مهم تاریخی در روژاوا میسر گردد. البته و بدون شک تحلیل کامل و جامعی نخواهد بود اگر دستاوردها و پیروزیهای فراهم شده در روژاوا را صرفاً از این زاویه مورد بررسی قرار داد. از این‌رو وضعیت حاکم بر این بخش از کوردستان را می‌بایست در بستر و چارچوب تحلیلی-نظری گسترده‌تر و جامع‌تری و همچنین در پیوند با شبکه‌ای از عوامل مختلف تأثیرگذار داخلی و منطقه‌ای تبیین کرد که در اینجا می‌توان به برخی از آنها اشاره نمود:

عامل نخست را می‌توان اعتراضات وسیع داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱ و تضعیف و به حاشیه رانده شدن نظام سیاسی مستبد و فاسد حاکم دانست که خود می‌تواند در گستره‌ای وسیع‌تر و در ادامه‌ی جنبش بهار عربی مورد بررسی قرار گیرد. عامل دوم، آمادگی و توان بسیج و سازماندهی و تجهیز به‌هنگام نیروهای سیاسی-نظامی کورد در مواجهه با تغییرات و تحولات صورت گرفته در سوریه و منطقه است. عامل سوم را نیز می‌توان در چگونگی چیدمان و شکل‌گیری اعتراضات و شورشهای داخلی تبیین کرد؛ به‌طوریکه حضور شبه‌نظامیان مختلف داخلی و خارجی با پشتیبانی قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی که هر یک اهداف متفاوت و بعضاً متناقضی را دنبال می‌کردند، به پیچیده‌تر شدن اوضاع منجر شد.

عامل مهم و تأثیرگذار چهارم، بازی قدرت و رقابت قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی در شبکه‌ای پیچیده از منافع و مسایل امنیتی، در ارتباط با وضعیت حال و آینده‌ی سوریه و همچنین استراتژی به‌هنگام و هم‌راستای نیروهای کورد با شرایط جدید حاکم بر منطقه و بویژه همسو با منافع برخی قدرتهای اثرگذار منطقه‌ای و بین‌المللی است که بدون شک بخش مهمی از آن را می‌بایست در سایه‌ی همخوانی با عامل مرتبط و بسیار اثرگذار پنجم، یعنی تحول در ساختار بین‌الملل و بازتاب آن در تغییر رفتار دولت‌ها و تلاش برای توزیع مجدد قدرت در نظام بین‌الملل توسط بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی ارزیابی کرد.

در شرق کوردستان (روژه‌لات) نیز در برخی مقاطع تاریخی به وضوح می‌توان ردپای عامل تأثیرگذار تحول در ساختار بین‌الملل و بازی قدرت‌های بزرگ بر جنبش کوردستان را مشاهده کرد. در این خصوص، به عنوان یکی از نمونه‌های بارز تاریخی می‌توان به فراهم شدن بستر امکان تشکیل جمهوری کوردستان در سال ۱۹۴۶ در میانه‌ی مرحله‌ی گذار از "فروپاشی ساختار چندقطبی" در نظام بین‌الملل و "استقرار نظام دوقطبی" (به رهبری ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) اشاره کرد. به‌عبارت دیگر با آغاز جنگ جهانی دوم، زمینه‌ی ایجاد تحول در ساختار بین‌الملل با فروپاشی نظام چندقطبی و تغییر توازن و توزیع قدرت در سطح بین‌الملل و همچنین تشدید شرایط آنارسی و رقابت میان قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیری ائتلافهای جدید فراهم شد. در این میان، با وجود اعلام بی‌طرفی حکومت مرکزی ایران در جنگ جهانی دوم، کشور توسط اتحاد جماهیر

شوروی و انگلیس اشغال شد. در نتیجه، حاصل ازدواج تحقق این امر در سطح بین‌الملل - تحول در ساختار بین‌الملل - و آمادگی و اقدام عملی نیروهای جنبش ناسیونالیستی در شرق کوردستان (روژه‌لات)، تولد جمهوری کوردستان بود.

نتیجه‌گیری و راهکار

از آنجاکه بازی قدرت دولت‌ها، نقطه‌ی عزیمت سیاست در عرصه‌ی بین‌الملل به شمار می‌آید، تغییر در توزیع قدرت در میان قدرتهای بزرگ، سرآغازی بر تحول در ساختار نظام بین‌الملل است. چنین تحولی، سطح میزان رقابت دولت‌ها برای چگونگی توزیع مجدد قدرت را بالا می‌برد که خود تشدید در وضعیت آنارشی حاکم را نیز به دنبال خواهد داشت. همچنین، اگرچه دولت‌ها بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل می‌باشند، بازیگران غیردولتی نیز بنابر توانایی و سطح نفوذ و قدرت لابیگری خود در سطح بین‌الملل این امکان را می‌یابند که سیاست بازیگران کلیدی و قدرتهای بزرگ را با اهداف و استراتژی خود همسو نمایند.

بنابراین، برخلاف محیط داخلی، که نیروهای جنبش در تعامل یا رویارویی با حکومتی مرکزی و فراگیر بوده و مجبورند در چارچوب قانون و محدودیتهای سیاسی-اجتماعی داخلی فعالیت کنند، در سطح بین‌الملل، آزادی عمل بیشتری وجود داشته و این نیروها می‌توانند از پتانسیلهای موجود در فضای آنارشی نیز بهرمنند گردند. با درک و پذیرش این پیش‌شرط که چنین محیطی نیازمند داشتن شناخت و درک عمیق از آن و بدون شک، سیاست، ابزار و راهبردهای خاص خود در میانه‌ی بازی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد که مهم‌ترین این ابزارها، لابیگری و دیپلماسی است. همچنین تقویت بخش میدیا و رسانه‌های همگانی در اشکال چند زبانه، شبکه‌ای و گسترده، می‌تواند در عین قدرت‌ساز بودن، بسیار تأثیرگذار باشد.

در همین راستا توجه به این نکته نیز بسیار دارای اهمیت می‌باشد که بخش قابل توجهی از فرصتهای پیش آمده در جنبش معاصر کوردستان که به احقاق حق تعیین سرنوشت منجر شده است، در دورانه‌ی خاصی از تحول در ساختار نظام بین‌الملل تحقق یافته است. این در حالیست که تاکنون نخبگان و فعالان جنبش، توجه ویژه‌ای به این امر مهم و قابل تأمل نداشته‌اند. از این‌رو، تدوین برنامه و استراتژی سیاسی کارا و راهبردی برای هر گونه فعالیت و کنش سیاسی در جنبش، مستلزم شناخت و داشتن درکی عمیق از هر دو دسته عوامل درونی و بیرونی جنبش می‌باشد. این در حالی است که، از جمله عوامل مهم نادیده گرفته شده در شناخت و تحلیل علل شکست و موفقیت جنبش کوردستان، بخش خارجی آن و به‌طور خاص بازی قدرت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و از همه مهمتر تحول در ساختار بین‌الملل می‌باشد. دلیل اصلی نادیده گرفتن این مهم، عدم درک درست و دقیق از روابط و ساختار بین‌الملل و نیز پتانسیلهای موجود و تأثیرات این حوزه بر حرکت جنبش دموکراتیک کوردستان است.

از این زاویه، همانگونه که شواهد تاریخی در دوره‌های گوناگون نیز گویای این واقعیت است، تکیه‌ی صرف بر عوامل و پتانسیلهای داخلی نه تنها ارایه‌ی تحلیلی جامع از حرکت و آینده‌ی جنبش را ناممکن می‌سازد بلکه تأثیری انکارناپذیر بر عدم امکان تحقق دستاوردها و موفقیت‌های خود جنبش نیز بر جای می‌گذارد. از این‌رو علاوه بر توجه به عوامل و پتانسیلهای داخلی، توجه به محیط خارجی و تأثیرات و ظرفیت‌های موجود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد.

از سوی دیگر با وجود بسته بودن راههای دموکراتیک پیگیری مطالبات جنبش در داخل و هماهنگ و همراهی هر چهار دولت تمامیت‌خواه در سرکوب بیرحمانه‌ی نیروهای جنبش، می‌توان اذعان کرد که نیروها و جریانهای وابسته به جنبش تنها در

شرایطی استثنایی می‌توانند با اتکا به نیرو و ظرفیت‌های داخلی (ایدئولوژیکی و بسیج سیاسی-اجتماعی) به اهداف خود که دستیابی به حقوق دموکراتیک و در رأس آن حق تعیین سرنوشت می‌باشد، دست یابند. البته با قبول این پیش‌شرط که محیط بین‌الملل، گفتمان، سیاست و راهبردهای خاص و متفاوتی را می‌طلبد که نیروهای جنبش در سطح بالایی به آن بی‌توجه بوده و یا با آن بیگانه‌اند.

به‌طور نمونه، شکست حکومت اقلیم کوردستان در تحقق خواسته‌های مطرح شده در فرماندوم استقلال را می‌توان از برآیندهای آشکار وجود این خلاء عمیق در سیاست‌گذاری حرکت جنبش در این بخش از کوردستان دانست. از این‌رو شکست در رسیدن به اهداف تعیین شده در فرماندوم استقلال را نمی‌توان تنها به مسایل و مشکلات داخلی و به‌ویژه اختلافات موجود میان اتحادیه‌ی میهنی و حزب دموکرات _ در آن مقطع تاریخی - محدود کرد. بلکه، ریشه‌های اصلی این شکست تاریخی را می‌بایست در خطای استراتژیک عدم درک صحیح و عمیق رهبران وقت حکومت اقلیم کوردستان از جایگاه منطقه‌ای خود و نیز اصول حاکم بر نظام و ساختار بین‌الملل از یکسو و چگونگی مدیریت تحقق اهداف استراتژیک خود در میانه‌ی روابط و بازی قدرت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، برای تعیین زمان برگزاری فرماندوم دانست. در واقع، یکی از بزرگ‌ترین نقاط ضعف این حکومت خودمختار، فقدان بخش روابط و سیاست خارجی منسجم، فعال و کارا و به‌طور مشخص عدم سرمایه‌گذاری برای تربیت و استفاده از تیمی کارآمد و متخصص در حوزه‌ی دیپلماسی و روابط بین‌الملل می‌باشد.

به همین نسبت، نقصان و خلاء عمیق فوق را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های سایر احزاب و نیروهای وابسته به جنبش در بخش‌های دیگر کوردستان نیز به وضوح مشاهده کرد. به‌طوریکه، احزاب و نیروهای فعال جنبش، در نبود دیپلماسی و روابط خارجی مدرن، کارا و تأثیرگذار، محکوم به ایزوله شدن و غرق شدن در مسایل حاشیه‌ای بوده و در بسیاری مقاطع تاریخی، به‌طور کامل در بازیهای منطقه‌ای کنار گذاشته شده‌اند. به عنوان نمونه، حزب کارگران کوردستان با وجود دارا بودن دیسپلین و انسجام سازمانی و دارا بودن نسبی وزن سیاسی در داخل ترکیه، تاکنون - به دلایلی که شرح مفصل آنها در این نوشتار نمی‌گنجد - نتوانسته است در حوزه‌ی دیپلماسی و روابط خارجی، به‌ویژه در میان کشورهای غربی و بانفوذ منطقه، وزن و جایگاهی کسب کند؛ نقطه ضعفی که سرانجام در تلاشی دیر هنگام، رهبر توانمند و کاریزماتیک آن ناگزیر به پرداخت هزینه‌ی سنگین آن شد. همچنین، نیروهای سیاسی-نظامی روزاوای کوردستان نیز با وجود دارا بودن دیسپلین سازمانی و رشادتهای کم‌نظیر نظامی، از وجود این خلاء استراتژیک رنج می‌برند؛ نقصانی که دلایل آنرا در بستر نوع نگرش حاکم بر تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های پ.ک.ک باید جستجو کرد.

در شرق کوردستان (روژه‌لات)، شرایط احزاب کورد و نیروهای جنبش در این زمینه بسیار بغرنج‌تر است. به استثنای عبدالرحمن قاسملو، رهبر توانمندی که به دیپلماسی و روابط خارجی _ آنها در سطح روابط شخصی با رهبران و دولت‌های غربی _ توجه نسبی داشت، سایر رهبران احزاب کوردی نتوانسته‌اند قدمی اساسی در این زمینه بردارند. به‌طوریکه امروزه احزاب کورد روژه‌لات هنوز در چارچوب روابط منسوخ شده و غیرکارآمد گذشته فعالیت کرده و از فقدان بخش تخصصی و کارآمد برای مطالعه‌ی سیاست خارجی دولت‌ها و سرمایه‌گذاری در تقویت و توسعه‌ی حوزه‌ی دیپلماسی مدرن و روابط خارجی رنج می‌برند، نقطه ضعفی که نه تنها آنان را ایزوله نموده بلکه بسیار ضربه‌پذیر نیز کرده است.

از این‌رو، بازنگری عمیق در برنامه‌ها و اصول روابط خارجی و ایجاد مراکز مطالعاتی و تغییرات ساختاری با مرکزیت و مشارکت تیمی از نیروهای علمی و متخصص در حوزه‌ی دیپلماسی و روابط بین‌الملل می‌تواند از نخستین قدمهای جدی برای توسعه‌ی این حوزه‌ی مهم از سیاست باشد. همچنین، در کنار ایجاد پیوند و پل ارتباطی نزدیک با نخبگان و نیروهای دانشگاهی

و علمی در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل، برگزاری میزگرد، همایش و کنفرانس‌های تخصصی در این زمینه نیز می‌تواند این امکان را فراهم نماید تا نقاط ضعف‌ها شناسایی شده و قدمهای لازم برای مرتفع نمودن آنها برداشته شود. در کنار آن، اعمال مکانیزم‌هایی برای به‌کارگیری نیرو و پتانسیل مهاجر و متخصص موجود در کشورهای مختلف غربی - به عنوان پیکهای جنبش در گستره‌ی بین‌الملل - می‌توان شرایطی فراهم کرد تا ضمن فشار بیشتر بر دولت‌های تمامیت‌خواه حاکم، خواستها و مطالبات جنبش را از سطحی بسته و داخلی به موضوع و پرسشی بین‌المللی تبدیل گردد.

در سطح فردی نیز می‌توان قدمهای مهم و ارزشمندی در این حوزه برداشت، به‌طوریکه نخبگان، دانشجویان و دانش‌آموختگان حوزه‌ی سیاست خارجی و روابط بین‌الملل می‌توانند با تمرکز بر مطالعات جدی و تخصصی و نوشتن تحقیقات دانشگاهی و مقالات پژوهشی، هم پرسش کورد را از امری حاشیه‌ای و داخلی به سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ارتقا دهند و هم با ارایه‌ی نقدها و پیشنهادهای علمی و تخصصی، راهنما و راهگشا باشند. از سوی دیگر، به ویژه در شرق کوردستان (روزه‌ه‌لات)، پیوند دادن نیروهای عملگرای جنبش - که هنوز در قالب سخت‌تجربه‌گرایی سنتی فعالیت دارند - با نخبگان و متخصصان پیوند خورده با بطن جامعه‌ی تحول‌یافته‌ی امروز کوردستان، می‌تواند تا اندازه‌ای شکاف میان این نیروها را با بطن جامعه مرتفع نماید.

تحقق چنین امری، بدون شک نیازمند اعمال تغییرات عمیق نگرشی-ساختاری در بدنه‌ی رهبری و مدیریتی این نیروها و حاکم شدن باورمندی به ضرورت آغاز فصل و شکل جدیدی از مبارزه با اولویت دادن به نیاز استفاده‌ی از نخبگان و متخصصان حوزه‌های مختلف و گره‌خورده با بطن جامعه می‌باشد. ایجاد چنین پیوندی می‌تواند در تحقق شناخت دقیق‌تر و استفاده‌ی بهینه از نیروها و پتانسیلهای موجود در هر دو سطح داخلی و بین‌المللی جنبش برای چیره شدن عقلانیت و خردورزی بر مدیریت احساسی و تجربه‌گرایی پرهزینه در راستای جلوگیری از تحقق خطاهای استراتژیک و تکرار فاجعه‌های تاریخی راهگشا باشد.

منابع

- Hinnebusch, R. (2018). *The International Politics of The Middle East* (Second ed.). Manchester Manchester University Press.
- Hurrell, A. (2014). Rising powers and the emerging global order. In J. Baylis, S. Smith, & P. Owens (Eds.), *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations* (Sixth ed., pp. 80-94). Oxford: Oxford University Press.
- Kaarbo, J., Lantis, J. S., & Beasley, R. K. (2013). Domestic and International Influences on Foreign Policy: A Comparative Perspective. In R. K. Beasley, J. Kaarbo, J. S. Lantis, & M. T. Snarr (Eds.), *Foreign Policy in Comparative Perspective: Domestic and International Influences on State Behavior* (pp. 313-339). London: SAGE.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics* (First ed.). New York and London: University of Chicago.
- Waltz, K. N. (1979). *Theory of International Politics*. London, Amsterdam: Addison-Wesley Publishing Company.
- Waltz, K. N. (2008). *Realism and International Politics*. New York and London: Routledge: Taylor & Francis Group.